



Quran and Hadith Studies

علوم قرآن و حدیث

Vol. 52, No. 2, Issue 105

سال پنجاه و دوم، شماره ۲، شماره پیاپی ۱۰۵

Autumn & Winter 2020 - 2021

پاییز و زمستان ۱۳۹۹، ص ۹۵-۱۱۷

DOI: 10.22067/jquran.2020.40096

بررسی روایات عاشورایی تاریخ طبری* (برهه زمانی پیش از عاشورا)

دکتر محسن رفعت^۱

استادیار دانشگاه حضرت معصومه - قم

Email: mohsenrafaat@hmu.ac.ir

دکتر محمدکاظم رحمان ستایش

استادیار دانشگاه قم

Email: mk.setayesh@qom.ac.ir

چکیده

این مقاله جستاری است دربارهٔ مقتل الحسین موجود در تاریخ طبری که از جمله مقاتل برجای مانده و قدیمی است و همچون سایر کتب تاریخی و روایی از هجدهٔ تحریفات عاشورایی مصون نمانده است، چنان‌که در بعضی از مطالب مربوط به حادثهٔ عاشورا ما را در تردید قرار می‌دهد. گزارش طبری از قیام عاشورا برگرفته از روایت ابومخنف است که اکنون قدیم‌ترین مقتل موجود است. اما در عین حال این مقتل از آشفتگی‌های متنی رنج می‌برد؛ به طوری که گاه با وقایع مسلم تاریخی ناسازگار است و گاه شأن امام معصوم مورد خدشه واقع شده است. این متن در قرن‌های بعد پایه و اساس نقل علمای شیعی قرار گرفته و از این رو هدف قیام عاشورا را تحت تأثیر قرار داده است. در این پژوهش کوشش شده است که به برخی از تحریفات مربوط به قبل از حادثهٔ عاشورا اشاره شود و مطالب تاریخی و روایی آن مورد کندوکاش قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: امام حسین (ع)، روایات، طبری، تاریخ، تحریفات، عاشورا

*. مقاله پژوهشی؛ تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۶/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۳/۲.

۱. نویسنده مسئول

A study of Ashura narrations in Tārīkh Tabari (the pre-Ashura period)

Dr. Mohsen Rifat (Corresponding Author)

Assistant Professor, Hazrat Masoumeh University, Qom

Dr. Mohammad Kazem Rahman Satayesh

Assistant Professor, Qom University

Abstract

This article is an inquiry into the Maqṭal al-Husayn in Tarikh Tabari, which is one of the extant Maqṭal, and like other historical works and narrations, has not been immune to the myriad of Ashura distortions, to the extent that it casts doubt on the Ashura event. Tābari's account of the Ashura event is inspired by the narration of Abu Makhnaf, who is currently the oldest extant Maqṭal. Nevertheless, this Maqṭal is teeming with textual distortions. In some cases, it conflicts with certain historical events and sometimes tarnishes the dignity of the Infallible Imam. This text was the main source of Shiite scholars in the subsequent centuries and therefore has had a bearing on the purpose of the Ashura uprising. This paper attempts to expose some distortions in the pre-Ashura period and to explore its historical and narrative content.

Keywords: Imam Hussein (AS), narrations, Tārīkh Tabari, distortions, Ashura

طرح مسئله

تحریف از مهم‌ترین مسائلی است که پس از هر واقعه و رخداد امکان ظهور دارد. پس از حادثه عاشورا انبوهی از اخبار و روایت وارد کتب تاریخی حدیثی شد که پالایش آن‌ها به تدریج کار آسانی نبود. تردیدی نیست که از همان آغاز، انگیزه‌ها و دلایل سیاسی و اجتماعی فراوانی برای تحریف این واقعه وجود داشت که حاکمیت نسبتاً طولانی امویان بر سرزمین‌های اسلامی مهم‌ترین دلیل تحریفات بود. به همین جهت در مورد جزئیات حادثه عاشورا با قاطعیت نمی‌توان سخن گفت، چراکه عاشورا و نهضت امام حسین (ع) در لابه‌لای کتاب‌های فراوانی که درباره این موضوع نگاشته شده (برای مطالعه بیشتر ← صحتی سردرودی، ۲۳-۱۲۴) مفقود شده است. دلیل این امر آن است که از ابتدای حادثه عاشورا تاکنون دو جبهه ناهمگون با هم در تضاد قرار گرفتند و جدا شدن آن‌ها از همدیگر ناممکن است. این دو جبهه تحریف‌ساز و تحریف-ستیز برای عملکرد خود دلایل مختلفی دارند (برای مطالعه بیشتر ← همان، ۶۰-۱۱۵). البته برخی از آن‌ها بدون غرض یا به طور ناخواسته وارد این جبهه شده‌اند، اما به طور خلاصه تحریف به راحتی در سازوکار مورخان و نویسندگان قرار گرفته است و راه مقابله با آن تذکر و تحقیق و بررسی است که یکی از اهداف این مقاله است. در شماری از مقاتل موجود روایاتی وجود دارد که یا از حیث سند یا از جهت متن و محتوا با قیام عاشورا و انگیزه امام حسین (ع) در تنافی است. یکی از این کتب تاریخی تاریخ الأمم و الملوک نوشته محمدبن جریر طبری (م. ۳۱۰ ق.) است.^۱ به لحاظ جایگاه ویژه طبری در فریقین و استناد تاریخ‌پژوهان و حدیث‌پژوهان به روایات وی و نیز اهمیت واقعه عظیم عاشورا، روایات این کتاب، نیازمند بررسی و واکاوی دقیقی است. لذا ضرورت است که روایات این کتاب متقدم که گزارش‌های ویژه‌ای در آن گرد آمده و حتی بخشی از گزارش‌های شیعه برگرفته از این کتاب است، مورد مذاقه قرار گیرد.

این پژوهش به دنبال پاسخ به سوالاتی است از جمله: آیا طبری مغرضانه به نقل اخباری خاص پرداخته است؟ آیا رخداد عاشورا در نگاه طبری رخدادی مانند دیگر وقایع سهمگین تاریخ است؟ با ایجاد ارتباط میان روایات طبری و دیگر مورخان و محدثان چه روایاتی می‌تواند معرکه آراء قرار گیرد؟ آیا اسناد روایات محل بحث، قابلیت انتساب به طبری یا گزارش‌گران آن را دارد؟ آنچه در پی می‌آید جستاری است در مورد مؤلف این کتاب ارزشمند و قسمتی از تحریفات آن در مورد کربلا، عاشورا، سخنان و نهضت امام حسین (ع). پس از آن در مورد رویدادهای غیر واقعی با دلایل قرآنی، حدیثی، شواهد تاریخی و عقلی به بررسی و کاوش نشستیم. مراد ما از روایات در اینجا مواردی است که فعل معصوم را گزارش می‌کند. چراکه روایات تاریخی که در حقیقت حاکی از فعل معصوم است کمتر مورد توجه حدیث‌پژوهان بوده است تا با اصول نقد حدیثی مورد تحقیق و بررسی قرار گیرند. غالباً برخورد مورخان با این روایات، به صورت

۱. لازم به ذکر است که نگارندگان در مقاله‌ای مستقل وقایع پس از عاشورا در تاریخ طبری و شخصیت و تألیفات و ویژگی‌های تاریخ طبری و روش روایت‌گری طبری را مورد پژوهش و نقد قرار داده‌اند که ان‌شاءالله در آینده به چاپ خواهد رسید.

سبک‌های تاریخ‌پژوهانه بوده‌است. اما این‌گونه روایات هم باید با ملاک‌های سندی و متنی و اصول ارزیابی حدیث مورد نقد روایی قرار گیرند.

در این میان مسئله واقعه عاشورا اهمیت خاصی در تاریخ تشیع دارد. به همین جهت نیز در معرض دستبرد حدیث‌سازان بوده‌است، لذا ارزیابی روایات این واقعه نیز اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. این موضوع به صورت جامع و با اصول تحقیق آکادمیک تاکنون انجام نپذیرفته‌است. پیش از این، در مورد تحریفات روایات عاشورایی به صورت مجزا و در قالب کتاب و مقاله تحقیقاتی ارائه شده‌است. از جمله می‌توان به مقالات محمد صحتی سردرودی در معرفی و نقد منابع عاشورا اشاره کرد. در مورد نقد مقتل ابومخنف آثاری نگاشته شده که این مقالات را می‌توان ذکر کرد: «ابومخنف و بررسی اسنادی و محتوایی اثر او» از قاسم بستانی و حنان علویان؛ «پژوهشی در هویت تاریخی مقتل ابی‌مخنف» از ابراهیم صالحی حاجی - آبادی و «حول مقتل الحسین لأبی‌مخنف» از هادی حسین حمود. با وجود این، مقاتل نیازمند واکاوی تک‌تک روایات به صورت جزئی است که این پژوهش به مقتل موجود در تاریخ طبری اختصاص یافته‌است.

۱. طبری و مقتل الحسین (ع)

طبری در تاریخ خود سه روایت از قیام امام حسین (ع) آورده‌است: روایت عمار دهنی؛ روایت حصین که بسیار مختصر و پر اشتباه است (← رفعت، ۷۱-۷۵)؛ روایت ابومخنف به روایت هشام، با ذکر تمام اسناد (← طبری، ۵/ ۳۴۸، ۴۰۰). گزارش او در هر سه مورد همراه با سند است. مقتل ابومخنف مهم‌ترین بخش روایت طبری را تشکیل می‌دهد. مطالب نقل شده از مقتل الحسین (ع) ابومخنف در تاریخ طبری، تنها مطالبی است که از این مقتل باقی مانده و به احتمال در اصل کتاب اخبار دیگری هم بوده‌است که به دلیل مفقود شدن آن، امروزه از دسترس ما خارج است. او تمام روایات ابومخنف را به روایت هشام - بن محمد بن سائب کلبی^۱ نقل کرده‌است. به نظر می‌رسد که ابومخنف این روایات را نوشته بوده و هشام با اضافه کردن چند روایت، آن را ترتیبی نو بخشیده‌است. آنگاه طبری از روی نوشته هشام مقتل ابومخنف را در تاریخ خود درج کرده‌است. زیرا نقل طبری از هشام به طور مستقیم است، در حالی که هشام در سال ۲۰۴ یا ۲۰۶ قمری (ابن ندیم، ۱۰۸؛ ذهبی، میزان، ۳/ ۳۰۵) از دنیا رفته‌است و طبری در آن تاریخ هنوز به دنیا نیامده بوده‌است (ذهبی، میزان، ۳/ ۴۹۹؛ ابن خلکان، ۴/ ۱۹۱). بنابراین ممکن نیست که طبری به طور شفاهی و مستقیم از هشام روایت کرده باشد. همچنین از آنجا که ابومخنف در سال ۱۵۷ قمری

۱. ابومنذر هشام بن ابی‌نصر محمد بن سائب بن بشر کلبی کوفی از داناترین مردم به علم انساب بود و به سال ۲۰۴ یا ۲۰۶ ق. درگذشت. برخی از کتاب‌های او عبارتند از: اخبار قریش، اخبار مسیلمه کذاب، جمهرة انساب (ابن ندیم، ۱۰۸؛ حاجی خلیفه، ۱/ ۱۷۹، ۶۵۰؛ طهرانی، ۱/ ۳۲۴، ۳۴۵، ۳۵۰؛ قمی، ۳/ ۱۱۸؛ خویی، ۲۳/ ۱۳۶). گفتنی است وی روایاتی از امام صادق (ع) نقل کرده‌است (← کلبی، ۱/ ۳۴۹، ۲۲۱/ ۶، ۴۱۶؛ طوسی، ۱/ ۲۲۰).

در گذشته است (یاقوت حموی، ۲۲۵۲/۵؛ ذهبی، سیر، ۳۰۲/۷؛ کتبی، ۲۳۸/۲) بعید است که هشام مطالب را از ابومخنف شنیده باشد. لذا او هم از مقتل ابومخنف نقل کرده است (حسینی، ۷۴). از این رو هشام را مانند کتب حدیثی شیعی (م ۲۰۴/۲۰۶ ق) می‌توان شیخ اجازه طبری تلقی کرد. نمونه شبیه به این در تاریخ وجود دارد. مثلاً بسیاری از استادان نقل حدیث کلینی (م. ۳۲۹ ق.) مشایخ اجازه او هستند و نه استادی که به طور مستقیم با آن‌ها ارتباط داشته و از آنان حدیث نقل کرده باشد (برای مطالعه‌ی بیشتر ← معارف و قربانی‌زین، ۶۸-۶۹).

نقل طبری کامل‌ترین نقل از مقتل ابومخنف است و بعید است چیزی از آن افتاده باشد؛ چون‌که در حوادث مربوط به شام که ابومخنف کمتر آن را نقل کرده، طبری چند روایت از هشام آورده است، بدون این-که در اسناد آن از ابومخنف نام ببرد (طبری، ۴۶۳/۵، ۴۶۷-۴۶۸). افزون بر این، در ارشاد شیخ مفید (۳۲/۲) و مقاتل الطالبیین (۸۵، ۸۸، ۹۲، ۹۴، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۴) که مقتل ابومخنف به روایت نصر بن مزاحم (م. ۲۱۲ ق.) و مدائنی (م. ۲۲۸ ق.) است، چیزی بیش از روایت هشام نیست. اگر هم مطلبی اضافه بر آن داشته باشد سند آن به کسی غیر از ابومخنف می‌رسد.

در تاریخ طبری (۵/۳۹۳-۳۹۴) سه روایت از طبقات ابن‌سعد (خامسه ۱/۴۳۴، ۴۵۸، ۴۸۳، ۴۹۸) درباره امام حسین (ع) ذکر شده است. نخست درباره سخن رأس الجالوت است که پسر پیامبری در کربلا کشته می‌شود. دوم درباره سخن امام حسین (ع) است که گفت: این مردم تا مرا نکشند دست برندارند و پس از من کسی بر آنان چیره خواهد شد که آن‌ها را از پارچه‌ی حیض زنان خوارتر کند و سوم این‌که سر حسین (ع) اولین سری بود که بر نیزه شد. به نظر می‌رسد که طبری به طبقات ابن‌سعد دسترسی داشته، ولی از گزارش آن درباره عاشورا استفاده نکرده است. احتمالاً دلیل آن می‌تواند سند نداشتن تک‌تک روایات ابن‌سعد باشد (← ابن‌سعد، خامسه ۱/۴۳۶-۵۱۹) زیرا طبری به ذکر سند مقید بوده است؛ همچنان‌که در چند مورد از ابومعشر نقل قول کرده است (طبری، ۵/۳۹۴، ۳۹۹، ۴۰۰).

طبری در خصوص روز قتل امام حسین (ع) روایت‌های مختلف و متفاوتی از ابومعشر و واقدی (م. ۲۰۷ ق.) و دیگران نقل کرده و در نهایت قول واقدی را که عاشورا را روز شهادت امام دانسته، ترجیح داده است (همان، ۵/۳۹۴). این مطلب نشان می‌دهد که طبری درباره واقعه عاشورا روایات فراوان و مختلفی در اختیار داشته است. روایت واقدی و ابن‌سعد و ابومعشر سند نداشته و طبری کمتر به آن‌ها توجه کرده ولی روایت عمار دهنی (م. ۱۳۳ ق.) (همان، ۵/۳۴۷، ۳۴۹، ۳۸۹) و حصین را که به اندازه روایت ابومعشر و واقدی و ابن‌سعد اهمیت و ارزش ندارد، چون دارای سند بوده، به طور کامل نقل کرده است (برای مطالعه در این زمینه ← حسینی، ۷۵). نکته جالب این‌که طبری در برخی قضایا به کامل‌تر بودن گزارش ابومخنف نسبت به روایت عمار اشاره کرده و نوشته است: «اما ابومخنف که داستان را به صورت کامل‌تر و جامع‌تر از خبر عمار دهنی- از ابوجعفر چنان که گذشت- ذکر کرده است» (طبری، ۵/۳۵۱).

سعی این پژوهش بر آن بوده است که منقولاتی از طبری به نقد کشیده شود که نخستین بار در روایات تاریخی جای گرفته است، وگرنه روایاتی در این کتاب دیده می شود که در کتب پیش از او نقل شده و همگی نیاز به نقد و بررسی دارند، از جمله ممانعت از برداشتن آب و پر کردن مشکها در شامگاه هفتم (همان، ۴۱۲/۵؛ نخستین گوینده آن: دینوری، الأخبار الطوال، ۲۵۵)، عثمانی بودن زهیر بن قین (طبری، ۵/۴۱۷-۴۱۶؛ نخستین گوینده آن: بلاذری، ۱۶۷-۱۶۸/۳؛ جهت نقد این مطلب ← رفعت، ۵۶) و انتساب فرزندی به امام حسین (ع) به نام ابوبکر (طبری، ۵/۴۴۸؛ نیز ← ابن اثیر، ۴/۷۵؛ ابوالفرج ظاهرا وی را از نواده های امام حسین (ع) می داند: اصفهانی، ۹۲) و هنگام ذکر اسامی شهدای کربلا، انتساب این فرزند به امام حسن (ع) (طبری، ۵/۴۶۸؛ نخستین گوینده آن: ابن سعد، خامسة ۱/۴۷۰).

۲. مطالب غیر واقعی و تحریفی تاریخ طبری

۲-۱. طلب آموزش امام حسین (ع) برای معاویه

طبری (۵/۳۳۹) در ابتدای گزارش خود به آموزش خواهی امام حسین (ع) برای معاویه در نزد ولید حاکم مدینه اشاره کرده و نوشته است: «... حسین (ع) آمد و نشست. ولید نامه را به او داد که بخواند و خیر مرگ معاویه را داد و او را به بیعت خواند. حسین گفت: «انا لله و انا الیه راجعون، خدا معاویه را رحمت کند و تو را پاداش بزرگ دهد، اینکه گفتم بیعت کنم، کسی همانند من به نهانی بیعت نمی کند...».

توجهی را می توان برای آموزش خواهی امام برای معاویه ذکر نمود:

اولاً چنین تعبیری در منابع دیگر دیده نمی شود. در أنساب الأشراف (۵/۳۰۲) این تعبیر وجود دارد، اما چون عبارات دقیقاً شبیه به آن چیزی است که در کتاب طبری آمده است، مشخص می شود که منبع بلاذری (م. ۲۷۹ ق.) نیز ابومخنف بوده است. در الفتوح (۵/۱۳) آمده است: «حسین (ع) گفت: انا لله و انا الیه راجعون، ای امیر! خداوند پاداش تو را نیز زیاد گرداند، ولی مرا به چه منظور فراخوانده ای؟ گفت: شما را برای بیعت فراخوانده ام و مردم همه بر او اتفاق کرده اند. حسین (ع) گفت: کسی چون من پنهانی بیعت نمی کند...». در کتاب ابن قتیبه (۱/۲۲۶) و ابوحنیفه دینوری (۲۲۷) حتی سخن از استرجاع و آموزش خواهی نیست. در سایر منابع در مورد سخن امام مبنی بر اجر فراوان به ولید و نیز استرجاع او سخن گفته شده، اما به آموزش خواهی او اشاره نشده است (مفید، ۲/۳۳؛ فتال نیشابوری، ۱/۱۷۱).

ثانیاً تصور این که شخصیتی چون امام حسین (ع) طلب آموزش برای فردی چون معاویه که مظهر خدعه و نیرنگ به دین و مردم دیندار بود محال است. معاویه در دوران زندگانی خود علم خون خواهی عثمان بن عفان را به پا کرد، پایه ریز جنگ جمل و صفین و نهروان و خروج علیه حکومت علی بن ابیطالب (ع) بود، اقداماتی مانند کشیدن نقشه برای شهادت امام حسن (ع) و شخصیت هایی مثل حجر بن عدی، تبدیل کردن حکومت از خلافت به سلطنت، محوکننده فضایل اهل بیت و جعل عیب برای ایشان، ایجاد

فشار و تنگنا برای شیعیان حضرت علی (ع)، تضعیف روحیه معنوی امت انجام داد تا شخصیتی مثل یزید ظهور کند و بر محو آنچه به نام اسلام مانده بود، کمر همت ببندد. تمام این دلایل نقل طبری از امام حسین (ع) را می‌تواند نقض کند.

ثالثاً آنچه در کتب تاریخی آمده استرجاع مروان بن حکم و ترخم و طلب آمرزش او برای معاویه است و این امکان وجود دارد که چون عبارات استرجاع و ترخم شبیه همدیگر یا غالباً پشت سر هم هستند از این رو بنابر سابقه ذهنی، طبری یا روات ناقل مطلب و کسانی چون ابن خلدون (۳/۲۵؛ نیز ← ابن اثیر، ۴/۱۵) که عبارات شبیه به طبری را نقل کرده‌اند، هر دو عبارت را با هم خلط کرده‌اند.

رباعاً ممکن است این استغفار را بر تقیه حمل کرد، چرا که تنها برای کفار استغفار روا نیست، اما از روی تقیه استغفار برای مسلمان حتی کسی چون معاویه که به ظاهر حرمت مسلمانی را حفظ می‌کرد، بلاشکال است.

۲-۲. مدارای ولید با امام حسین (ع) در اخذ بیعت و فریفتن امام ولید را

طبری (۳۴۷/۵) به نقل از عمار دهنی نوشته: «وقتی معاویه مرد، ولید بن عتبة بن ابی سفیان حاکم مدینه، حسین (ع) را پیش خواند تا از او بیعت بگیرد، اما حسین (ع) گفت: مهلت بده و مدارا کن.» ولید مهلت داد و حسین (ع) سوی مکه رفت...».

۱- در روایت عمار که ضعف آن پیشتر ذکر شد، از نامه یزید به ولید و دستور بیعت گرفتن از امام حسین (ع) و ابن زبیر و عبدالله بن عمر و نیز پیشنهاد مروان به ولید که در صورت عدم بیعت، حسین (ع) او را به قتل برساند (بلاذری، ۵/۱۴۴، ۳۰۰؛ دینوری، الأخبار الطوال، ۲۲۷؛ یعقوبی، ۲/۲۴۱؛ طبری، ۵/۳۳۸) یاد نشده و سیاق روایت به گونه‌ای است که گویی بنی امیه در مورد رفتن امام به مکه هیچ نقشی نداشته‌است. به علاوه ولید با امام مدارا کرد و آن حضرت او را فریب داد و به مکه رفت.

۲- بدیهی است از نظر شیعه فریب دادن و فریب خوردن، مناسب و شایسته مقام و شأن معصوم نیست. صرف نظر از امامت، فطانت ائمه قابل انکار نیست، اما دلیلی بر فریب خوردن و فریب دادن نخواهد بود. چراکه سبب دوری مردم از ایشان خواهد بود و قول و فعل آنان حجت نخواهد بود (حلی، ۱۵۶).

۲-۳. وجود اختلاف نقل در دیدار امام حسین (ع) با فرزدق شاعر

طبری (۳۸۶/۵) در مورد مکان دیدار امام با فرزدق دو نقل دارد: در صفاح و در سرزمین مکه یا نزدیک آن. او نوشته: «عبدالله بن سلیم و مذری گویند: بیامدیم تا به صفاح رسیدیم. فرزدق بن غالب شاعر را بدیدیم که پیش حسین ایستاد و گفت: "خدایت حاجت تو را بدهد و آرزویت را برآورد." حسین گفت: "خبر مردمی را که بر آنان گذشتی با ما بگوی." فرزدق گفت: "از مطلع پرسیدی، دل‌های آنان با توست و

۱. به دو عبارتی که ابن خلدون و نیز ابن اثیر شبیه آن را نقل کرده‌اند، توجه کنید: «فلما قرأ مروان الكتاب بنعی معاویه، استرجع و ترخم... فأقرأه الولید الكتاب بنعی معاویه و دعاه إلى البيعة، فاسترجع و ترخم».

شمشیرهایشان با بنی امیه، تقدیر از آسمان می‌رسد و خدا هر چه بخواهد می‌کند. حسین گفت: "راست گفتمی، کار به دست خداست و خدا هر چه بخواهد می‌کند و هر روز پروردگار ما به کاری دیگرست. اگر تقدیر به دلخواه ما نازل شود نعمت‌های خدا را سپاس می‌داریم و برای شکرگزاری کمک از او باید جست. اگر قضا میان ما و مقصود حایل شود، کسی که نیت پاک و اندیشه پرهیزکاری دارد اهمیت ندهد...."

فرزدق گوید: "مادرم را به حج بردم، در ایام حج که شتر او را می‌راندم وقتی وارد حرم شدم، و این به سال شصتم بود. حسین بن علی را دیدم که از مکه بیرون می‌شد و شمشیرها و نیزه‌های خویش را همراه داشت. گفتم: "این قافله از کیست؟" گفتند: "از حسین بن علی". گوید: "پیش او رفتم و گفتم: ای پسر پیغمبر خدا، پدر و مادرم به فدایت. چرا حج نکرده با شتاب می‌روی؟" گفت: "اگر شتاب نکنم مرادستگیر می‌کنند". گوید: "آنگاه از من پرسید: اهل کجایی؟" گفتم: "اهل عراق". گوید: "به خدا بیش از این نپرسید و به همین بسنده کرد و گفت: از اخبار مردمی که بر آنان گذشتی با من بگوی". گفتم: "دل‌ها با توست و شمشیرها با بنی امیه و تقدیر به دست خدا". گفت: "راست گفتمی...".

در منابع متعدد دیدار فرزدق با امام در مناطق متفاوتی ذکر شده است و برخی از منابع مکانی برای این دیدار تعیین نکرده‌اند. اربلی در کشف الغمة (۲/ ۳۲) نوشته: «فرزدق گفت: چون از کوفه برگشتم حسین (ع) به دیدار من آمد...». برخی مانند شیخ مفید (۲/ ۶۷) و طبری (۵/ ۳۸۶) به نقل از ابومنخف (در یکی از گزارش‌هایش مکان این دیدار را بیرون مکه دانسته‌اند. ابن‌اعثم کوفی (م. ۳۱۴ ق.) و اربلی (م. ۶۹۲ ق.) و ابن‌شهر آشوب (م. ۵۸۸ ق.) به عنوان قول دوم خود محل دیدار را «شقوق» ذکر کرده‌اند (ابن‌اعثم کوفی، ۷۱/ ۵؛ اربلی، ۲/ ۴۳؛ ابن‌شهر آشوب، ۴/ ۹۵). البته در مناقب ابن‌شهر آشوب نامی از فرزدق به میان نیامده، اما پرسش و پاسخ‌ها به قرینه نقل طبری نشان نشان می‌دهد که «رجل» دیدارکننده با امام، فرزدق بوده است. برخی نیز مانند سبط ابن جوزی (م. ۶۵۴ ق.) در تذکره الخواص «بستان بنی‌عامر» را محل دیدار ذکر کرده است (سبط ابن جوزی، ۲۱۷). کسانی چون بلاذری، ابن‌شهر آشوب (م. ۵۸۸ ق.) و ابن‌عساکر (م. ۵۷۱ ق.) «ذات‌عرق» را محل دیدار نوشته‌اند (بلاذری، ۳/ ۱۶۵؛ ابن‌شهر آشوب، ۴/ ۹۵؛ ابن‌عساکر، ۳۰۳). بسیاری هم مانند بلاذری و طبری (به عنوان یکی از اقوال خود)، دینوری، ابن‌مسکویه (م. ۴۲۱ ق.)، یاقوت حموی (م. ۶۲۶ ق.)، ابن‌اثیر (م. ۶۳۰ ق.) و ابن‌نما (م. ۶۴۵ ق.) «صفاح» را منطقه دیدار معرفی کرده‌اند (بلاذری، ۳/ ۱۶۴؛ دینوری، الأخبار الطوال، ۲۴۵؛ طبری، ۵/ ۳۸۶؛ رازی، ۲/ ۵۹؛ ابن‌اثیر، ۴/ ۴۰؛ ابن‌نما، ۴۰؛ یاقوت حموی، ۳/ ۴۱۲). سیدین طاووس (م. ۶۶۴ ق.) نیز معتقد است که دیدار در «زباله» صورت پذیرفته است (ابن‌طاووس، ۷۳-۷۴).

اگر فرزدق با امام که روز ترویبه از مکه بیرون آمد پیش از زباله از سوی کوفه دیدار کرده باشد، به مراسم حج نمی‌رسیده است، زیرا فاصله میان زباله و مکه چندین روز راه است و مطابق این گفته ایام حج به پایان رسیده و فرزدق در زباله هنوز به مکه نرسیده بوده است. اما قابل پذیرش‌ترین اقوال و قوی‌ترین آن‌ها نقل

طبری، شیخ مفید و ابن جوزی (م. ۵۹۷ ق.) است که معتقدند این دیدار در سرزمین حرم، اطراف شهر مکه و طبق نقل سبط ابن جوزی در بستان بنی عامر بوده است. زیرا این دیدار در روز ترویبه انجام شد و به ناچار باید مکان آن نزدیک مکه بوده باشد تا فرزدق بتواند همراه مادرش در مراسم حج شرکت کند.

این امکان وجود دارد که مطابق قول سیدبن طاووس، فرزدق بعد از زباله با امام دیدار کرد، آن هم در صورتی که این دیدار دومین دیدار میان آن دو پس از بازگشت فرزدق از مراسم حج بود. ولی این احتمال بسیار بعید است، چرا که مسافت میان مکه و زباله نزدیک قادسیه زیاد است. پس پذیرش این قول در یک حالت ممکن است و آن در صورتی است که فرزدق بلافاصله پس از مراسم حج مکه را ترک گفته باشد و با جدیت تمام به دنبال امام راه افتاده، بدون هیچ توقفی پس از زباله خود را به امام رسانده باشد. اما هیچ‌یک از منابع تاریخی چنین موضوعی را تأیید نمی‌کنند.

اگر درست باشد که طبق روایت سیدبن طاووس این دومین دیدار میان آن دو پس از بازگشت فرزدق از مراسم حج بوده است، در این صورت نقل سیدبن طاووس قابل پذیرش است که می‌گوید فرزدق پس از سلام بر امام گفت: «ای پسر رسول خدا، چگونه به کوفیان اعتماد می‌کنی حال آن‌که آنان پسر عمویت مسلم و طرفدارانش را کشته‌اند؟» زیرا خبر شهادت مسلم در آن هنگام در منطقه پخش شده بود. یا آن‌که فرزدق پیش از رسیدن به خدمت امام همراهان کاروان امام آن خبر را دریافت کرده است (شاوی، ۱۶۹/۳؛ نیز ← اربلی، ۲۸/۲، پاورقی مصحح). بنابراین پذیرفتنی‌ترین اقوال آن است که فرزدق در بستان بنی عامر واقع در نزدیکی‌های مکه با امام دیدار کرده است. زیرا لازم است این دیدار در روز ترویبه یعنی روز خروج امام از مکه و بسیار نزدیک شهر بوده باشد تا فرزدق بتواند مراسم حج را به دقت به جا آورد.

۴-۲. مصادره اموال کاروان یمنی در تنعیم

طبری (۳۸۵-۳۸۶) نوشته: «آن‌گاه حسین (ع) رفت تا به تنعیم رسید و کاروانی را آنجا دید که از یمن می‌آمد و بحیربن ريسان حمیری عامل یمن از جانب یزید، آن کاروان را فرستاده بود. بار کاروان روناس و حله بود که نزد یزید می‌بردند. حسین کاروان را گرفت و همراه برد. سپس به شتربانان گفت: شما را مجبور نمی‌کنم، هرکه خواهد با ما به عراق آید کرایه او را می‌دهیم و مصاحبش را نکو می‌داریم و هر که نخواهد و همین‌جا از ما جدا شود کرایه او را به مقدار مسافتی که پیموده است می‌دهیم. گوید: هر کس از آن‌ها که از وی جدا می‌شد حساب کردند و حق او را بدادند و هر کس از آن‌ها که همراه وی برفت کرایه وی را بداد و جامه پوشانید.»

تذکر نکاتی در بدو امر به نظر ضروری است:

۱- بلاذری (۱۶۴/۳) اولین کسی است که از نظر تاریخی مدعی مصادره اموال یزید شده است و به نظر می‌رسد که ابومخنف راوی اصلی این ماجراست. روایتی شبیه به این روایت نیز گزارش شده است و آن این‌که امام حسین (ع) کاروانی را که اموالی از یمن برای معاویه می‌برد در مدینه مصادره و میان خاندان و

دوستان خود تقسیم کرد، اما معاویه با بزرگواری از خطای امام درگذشت. ناقل این روایت تا جایی که جست و جو شد، تنها ابن ابی الحدید (م. ۶۵۶ ق.) است که در شرح نهج البلاغه آن را نقل کرده است. او نوشته: «اموالی را از یمن برای معاویه می بردند، چون به مدینه رسید، حسین (ع) آن اموال را گرفت و میان اهل بیت و وابستگان خویش تقسیم کرد و برای معاویه چنین نوشت: "از حسین بن علی به معاویه بن ابی - سفیان. اما بعد، کاروانی که از یمن برای تو مال و حله و عنبر و عطر می آورد تا در گنجینه های دمشق بگذاری و پس از سیراب بودن فرزندان پدرت به آنان دهی از این جا گذشت. من به آن نیاز داشتم. آن را گرفتم. والسلام". معاویه برای او چنین نوشت: "از بنده خدا معاویه امیرالمؤمنین به حسین بن علی. سلام بر تو. نامه ات رسید. نوشته بودی کاروانی که برای من از یمن اموال و حله و عنبر و عطر می آورد تا نخست در گنجینه های دمشق بگذارم و سپس پس از سیراب بودن فرزندان پدرم به ایشان بدهم از کنار تو گذشت و تو به آن ها نیاز داشته ای و گرفته ای. تو که خود آن ها را به من نسبت می دهی سزاوار به گرفتن آن نبوده ای که والی به مال سزاوارتر است و خود باید از عهده آن بیرون آید. و به خدا سوگند اگر این کار را رها می کردی تا آن اموال پیش من برسد در مورد نصیب تو از آن بخل نمی ورزیدم. ولی ای برادرزاده! گمان می کنم که تو را در سر جوش و خروشی است و دوست دارم این جوش و خروش به روزگار خودم باشد که به هر حال قدر تو را می شناسم و از آن می گذرم. ولی به خدا سوگند بیم آن دارم که به کسی گرفتار شوی که تو را به اندازه دوشیدن ناقه ای مهلت ندهد". پایین نامه هم این اشعار را نوشت: "ای حسین بن علی! این کار که کردی سرانجام پسندیده ندارد، این که اموالی را بدون آنکه به آن فرمان داده شده باشی بگیری، کاری است که از حسین همراه شتاب بوده است، ما این مسأله را روا دانستیم و خشمگین نشدیم و هر کاری که حسین انجام دهد تحمل می کنیم... ولی بیم آن دارم که سرانجام گرفتار کسی شوی که نزد او شمشیر بر هر چیز پیشی گیرد" ابن ابی الحدید در پایان نقل اشعار در مورد بزرگواری معاویه! نوشته: «و هذه سعة صدر و فراسة صادقة!» (ابن ابی الحدید، ۱۸/۴۰۹).

۲- روایت مصادره اموال یزید در کتب تاریخی یا حدیثی بیشتر به چشم می خورد (بلاذری، ۳/۱۶۴؛ دینوری، الأخبار الطوال، ۲۴۵؛ ابن اثیر، ۴/۴۰؛ ابن طاووس، ۶۹؛ ابن نما، ۴۲؛ ابن کثیر، ۸/۱۶۶؛ مجلسی، ۴۴/۳۶۷). روایت دوم در کتب اهل سنت موجود نیست اما در میان شیعیان تنها عالمان معاصر نظیر بحر العلوم (۴۷/۴) و علی کورانی (۳/۳۸۲) و باقر شریف قرشی (۲/۲۳۲) آن را نقل و نقد کرده اند.

۳- در مورد مصادره اموال برخی بر این باورند که این روایت علاوه بر ضعف سند، از حیث عقلی نیز غیرقابل قبول است که امام حسین (ع) با این کار، هم خود را در معرض تهمت قرار داده و زبان مخالفان را به تشنیع و ملامت خود گشوده باشد و هم مرتکب فعل قبیح راه زنی و گردنه گیری شده باشد (← ضیایی، ۸۳). طبری (۵/۳۸۵) نیز چنین ماجرابی را گزارش کرده است. سند وی از این قرار است: «قال ابو مخنف: حدثني الحارث بن كعب الوالبي عن عقبة بن سميان...». در کتب رجالی کسی به نام حارث بن کعب به

عنوان استاد حدیثی ابومخنف وجود ندارد.^۱ عقبه بن سمعان نیز از اصحاب و همراهان امام در واقعه عاشور است که در کتب شیعی به نیکی از وی یاد شده است (امین، ۱/ ۶۱۱). از این رو این روایت به خاطر جهالت حارث بن کعب ضعیف به شمار می‌آید و از لحاظ سند قابل اعتنا و اعتماد نیست.

۴- بحرالعلوم (۴/ ۴۷) در مورد متن این روایت معتقد است که مقام امام والاتر از آن است که چنین اعمال پست و قبیحی انجام دهد.

۵- باقر شریف قرشی (۲/ ۲۳۲) هر دو روایت را می‌پذیرد و بر آن است که امام با مصادره اموال اجازه نداد که اموال آن برای سفره‌های شراب و پشتیبانی از ستم و بدرفتاری با مردم خرج شود. پیش از آن امام چنین کاری را در دوران معاویه انجام داد. امام حکومت یزید و معاویه را غیر مشروع می‌دانست و می‌دید که اموال مسلمانان در راه فساد اخلاق و نشر لودگی خرج می‌شود. از این رو لازم بود آن اموال را مصادره کند و در راه فقرا و نیازمندان به مصرف برساند. این کار چه مانع شرعی یا اجتماعی دارد؟!

۶- سید بن طاووس (۶۹) ضمن نقل خود از اموال به هدیه تعبیر می‌کند، چراکه «اداره امور مسلمانان به دست او بود». مؤید این نظر را ورس‌ها یا روناس و خضاب‌هایی دانسته‌اند که پس از شهادت امام از اردوگاه وی غارت شد. دینوری (الأخبار الطوال، ۲۴۵) از ماجرای تنعیم یاد کرده و به جای ورس، از روناس و حنا سخن گفته است. او پس از این که به نحوه شهادت امام اشاره کرده، نوشته است: «آنگاه مردم آن روناس و خضاب‌ها را به غارت بردند و آنچه در خیمه‌ها بود نیز غارت شد» (همان، ۲۵۸). تنها کسی که از غارت روناس و حنا سخن گفته دینوری است. طبری (۵/ ۴۵۳) اما نوشته: «کسانی به روناس‌ها و حله‌ها و شترها روی آوردند و همه را غارت کردند». ولی نگفته است که این روناس‌ها و حله‌ها همان اموالی است که امام مصادره کرده بود.

اما روایت مصادره اموال یزید: گرچه دلایل و توجیهاتی که علمای معاصر چون باقر شریف قرشی و دیگران برای پذیرش این روایت اقامه کرده‌اند، به نظر صحیح و با عقل سلیم قابل پذیرش است، اما موضوعی باقی می‌ماند و آن این که نباید از نظر دور داشت که امام در آغاز حرکت خود به سمت کوفه در صورت مصادره اموال با مشکلاتی روبه‌رو می‌شد:

اولاً فاصله تنعیم تا مکه دو فرسخ و به قولی چهار فرسخ بوده است^۲ در صورتی که اموال کاروان یمن مصادره می‌شد، صاحبان کاروان، این رخداد را بلافاصله به عمرو بن سعید بن عاص، کارگزار مکه، گزارش می‌دادند و آن‌ها سریعاً اقدام امام را شورش علیه حکومت یزید قلمداد و با ادامه حرکت امام مخالفت می‌کردند و همین امر برای یزید دستاویزی می‌شد بر این که امام قصد بیعت کردن ندارد.

^۱ شخصی با همین نام در دوران جاهلیت می‌زیسته است (← عسقلانی، ۱/ ۶۸۶).

^۲ به گفته باقوت حموی (۲/ ۴۹) تنعیم در سرزمین بیرون از حرم است. سبب این نامگذاری آن است که در سمت راست این محل کوهی به نام نعیم و در سمت چپ آن کوهی به نام ناعم است. دشت را نعمان می‌گویند و مکیان از محل تنعیم محرم می‌شوند.

ثانیا اموال بسیار یک کاروان، تعداد نیروی بیشتری برای نگهداری و حمل آن می‌طلبید که این از عهده نیروی اندک امام که قصد مسافرت به شهری دوردست داشت، خارج بود.

ثالثا پیش‌فرضی در مورد این واقعه وجود دارد و آن این که این فعل امام یک اقدام شورش‌ی بوده‌است. یعنی امام را متعرض و آغازگر جنگ معرفی کرده‌است. با این پیش‌فرض دو احتمال به وجود خواهد آمد: اول این که اگر اموال کاروان یمنی توسط امام مصادره شود، این کاروان دست‌خالی به یمن باز خواهند گشت و این اقدام امام را مؤیدی برای شورش خواندن ایشان در نظر گرفته و این خبر را در یمن منتشر خواهند کرد. اما امام به هیچ وجه خواستار و راضی به اشاعه چنین تفکری در مورد خود نبود. دوم آن که امام بدون مصادره اموال با ایشان تا عراق همراه گردد، چرا که آنان قصد سفر به شام داشتند و طبیعتاً با امام تا سرزمین عراق همسفر خواهند بود. مؤید این مطلب سخن شیخ مفید (۲/۶۸) است که نوشته: «... در آنجا قافله‌ای دید که از یمن می‌آمدند، پس شترانی از آنان برای بارهای خود و همراهانش کرایه کرد و به صاحبان شتر گفت: هر که از شما می‌خواهد با ما به عراق بیاید ما کرایه او را می‌دهیم و در زمان همراه بودنش به او نیکی می‌کنیم و هر که می‌خواهد در راه از ما جدا شود به هر اندازه که همراه ما باشد کرایه آن اندازه راه او را می‌پردازیم. پس گروهی از آنان با آن حضرت به راه افتادند، و گروهی دیگر از رفتن خودداری کردند» اجاره و کرایه کردن شترها شاید به این منظور بوده‌است که امام در مسافتی از راه، آن‌ها را با خود همراه کند و به تبیین و روشنگری در مورد حرکت خود به سمت عراق پردازد و انتخاب را بر عهده خود آن‌ها بنهد یا با امام در این حرکت، سهیم و همراه شوند یا به مسیر خود برای پیش‌کشی هدایا ادامه دهند. با توجه به آنچه گفته شد به نظر می‌رسد که این نظر نسبت به دیدگاه‌هایی که طرح شد، معقولانه‌تر و قابل پذیرش‌تر خواهد بود.

۲-۵. تصمیم امام حسین (ع) به ادامه حرکت خود تنها به دلیل دلسوزی و همراهی با برادران

مسلم

پس از نقل پیشین از عمّار دهنی، طبری (۵/۳۸۹) به نقل از امام باقر (ع) نوشته: «به ابوجعفر گفتم: "حکایت کشته شدن حسین را با من بگوی تا چنان شوم که گویی آنجا حضور داشته‌ام". گفت: "حسین بن - علی به سبب نامه‌ای که مسلم بن عقیل به او نوشته بود بیامد و چون به جایی رسید که میان وی و قادیسیه سه میل فاصله بود حربن یزید تمیمی او را دید و گفت: آهنگ کجا داری؟ گفت: آهنگ این شهر دارم. گفت: بازگرد که آنجا امید خیر نداری. گوید: می‌خواست بازگرد، برادران مسلم بن عقیل که با وی بودند گفتند: به خدا باز نمی‌گردیم تا انتقام خویش [شهادت مسلم] را بگیریم یا کشته شویم. حسین گفت: پس از شما

زندگی خوش نباشد. گوید: پس رفت تا سواران عبیدالله بدو رسیدند.^۱ در نقد این روایت به ظاهر خدشه-دار، باید نکاتی را متذکر شد:

اولاً چنان که پیشتر گذشت، ناقل این روایت عمّار دهنی است که سند روایت وی به دلیل جهالت و نیز ضعف برخی روایتش ضعیف شناخته شد. به علاوه چنان خلاصه نقل شده که با کنار هم قرار دادن دیگر نقل‌ها، خلاصه‌گویی و ابهامات آن بیشتر روشن می‌شود.

ثانیاً به نظر می‌رسد که راویان در این نقل کوشیده‌اند تمامی افراد منتسب به امام اعم از بزرگان و سرشناسان و حتی فرزندان ایشان - طبق نقل ابن سعد (خامسة/۱/۶۳؛ همو، ۶۷) را به گونه‌ای به تصویر بکشند که آن‌ها در هر لحظه‌ای مترصد فرصتی بودند تا امام را از تصمیمش منصرف سازند، اما امام همواره به تصمیم خود مصرّ بود.

ثالثاً چگونه می‌شود که زندگی پس از مسلم که سفیر امام بود، برای امام خوش باشد، اما پس از برادران مسلم خوش نباشد؟! چنین سخنی از امام بعید است!

رابعاً پافشاری امام برای رفتن به کوفه حتی پس از آن که موضوع حجت بودن نامه‌های کوفیان - پس از رسیدن خبر قتل مسلم و هانی و عبدالله بن یقطر به امام - در عمل منتفی گردید، نشان دهنده آن است که عامل اصلی رفتن حضرت به عراق نامه‌های کوفیان نبود. هر چند درست است که بگوییم آن حضرت نمی‌خواست هیچ بهانه‌ای به دست دهد؛ چنان که اگر امام در بین راه باز می‌گشت، می‌گفتند: امام به طور کامل به عهد خویش وفا نکرد. حتی پس از آن که سپاه حر راه را بر ایشان بست نیز قضیه به همین منوال بود، زیرا قصد حضرت از اتمام حجت کامل بر کوفیان این بود که راه هر گونه عذری را در هر زمینه‌ای بر آنان بسته باشد. به طوری که هیچ بهانه‌ای برای طعن در وفای به عهد ایشان باقی نماند. این تنها یکی از عوامل مؤثر در رفتن آن حضرت به عراق است که در طول عامل اصلی قرار می‌گیرد. عامل اصلی این بود که امام با علم به این که اگر بیعت نکند کشته می‌شود اصرار بر رفتن به عراق داشت. زیرا از آنجا که عراق، بر اثر شهادت آن حضرت آماده تحول و دگرگونی بود، بهترین سرزمینی به شمار می‌رفت که خون پاک امام در آنجا بر زمین ریخته شود (برای مطالعه بیشتر ← شای، ۳/۲۲۱). یعنی عراق مهد تشیع و کانون مبارزه با حکومت اموی و اصلی‌ترین پایگاه مخالفان بود. نمود این روحیه را پس از شهادت امام حسن (ع) می‌توان بیشتر ملاحظه کرد (مفید، ۱۱/۱ به بعد؛ ۳۲/۲؛ بلاذری، ۳/۱۵۶).

رابعاً امام بارها و در مواضع متعددی اعلام کرده بود که «اگر چنین نکردید و از آمدنم ناخشنودید به همان جایی که آمده‌ام باز می‌گردم...» (بلاذری، ۳/۱۷۷؛ طبری، ۵/۴۱۱؛ ابن اثیر، ۴/۵۳). مفهوم این

^۱ طبری، ۳۸۹/۵؛ طبری شبیه این گفته را در نقلی دیگر آورده است که وقتی خبر شهادت مسلم و هانی را به امام دادند برادران مسلم به نزد امام دویدند و گفتند: «به خدا نمی‌رویم تا انتقامان را نگیریم یا همانند برادرمان کشته شویم». حسین به آن‌ها نگرست و گفت: «از پس ایشان زندگی خوش نباشد» ← همان، ۵/۳۹۷.

دست سخنان چشم پوشیدن از قیام نهضت نبود، بلکه همه مقصود امام از این سخنان آن بود که اگر بنا باشد به عنوان اسیر به کوفه درآید، از رفتن به آن شهر چشم می‌پوشد. مفهوم آن نیست که امام از ادامه قیام و نهضت دست برمی‌دارد، بلکه مفهومش این است که جهت حرکت کاروان را به سویی جز کوفه تغییر می‌دهد، خواه این که به مکه یا مدینه بازگردد یا به یمن یا جایی دیگر برود (شاوی، ۳/۲۲۱). باید بر این حقیقت تأکید کرد که امام نمی‌خواست هیچ بهانه‌ای به دست اهل کوفه داده باشد که اگر در راه از رفتن نزد آنان منصرف شود بدان توسل جویند، زیرا ممکن بود آنان ادعا کنند که اخباری که درباره وضعیت کوفه به امام رسیده درست و دقیق نبوده است و بسیاری از یاران وی دور از چشم قدرت حاکم در انتظار او هستند! (همان، ۳/۲۴۶). از این رو امام خطاب به طرم‌احبن عدی گفت: «میان ما و این مردم پیمانی است که با وجود آن نمی‌توانیم بازگردیم» یا این سخن که فرمود: «میان من و این قوم وعده‌ای است که دوست ندارم از آن تخلف کنم» (طبری، ۵/۴۰۶؛ ابن‌نما، ۴۰).

بنابراین بر فرض صحت روایت طبری^۱، تصمیم مجدد امام به خاطر دلسوزی و همراهی با برادران مسلم نیست، بلکه هدف از نهضت و قیام خود را چیزی جز این می‌داند. افزون بر این، می‌توان چنین توجیه کرد که امام به محض باخیر شدن از شهادت مسلم، قصد داشت اصحاب و نزدیکان خود را پس از شهادت سفیر خود بیازماید و میزان دلیری و پایمردی و همراهی ایشان را دریابد.

۶-۲. مسلم خواستار معافیت از سفارت و فال‌اندیشی وی (به فال بد گرفتن ادامه مسیر)

طبری (۵/۳۵۴) نوشته: «مسلم دو بلد از مردم قیس اجیر کرد که با وی روان شدند، اما راه را گم کردند و از راه برگشتند و به سختی تشنه شدند. دو بلد گفتند: "راه این است تا به آب رسد" و از تشنگی نزدیک مرگ بودند. مسلم بن عقیل از تنگه دره خبت همراه قیس بن مسهر صیداوی به حسین نوشت: "اما بعد، از مدینه آمدم و دو بلد همراه داشتم که گم شدند و ما به سختی تشنه ماندیم و دو بلد از تشنگی مردند و ما آمدیم تا به آب رسیدیم و با اندک رمقی جان به در بردیم. این آب در محلی است که آن را تنگه دره خبیت گویند. من این سفر را به فال بد گرفته‌ام. اگر رأی تو باشد مرا از آن معاف داری و دیگری را بفرستی. والسلام". حسین نوشت: "اما بعد، بیم آن دارم که نامه‌ای را که درباره معافیت از سفر نوشته‌ای از روی ترس باشد. به راهی که ترا فرستاده‌ام روان شو. والسلام».

شیخ مفید (۲/۳۹-۴۰) نیز نوشته است که مسلم بن عقیل در اثنای حرکت به سوی کوفه، شخصی را نزد حسین (ع) فرستاد و از آن حضرت خواست که وی را از سفارت کوفه معاف بدارد، اما امام با نامه‌ای درخواست او را رد کرد و خواستار ادامه حرکت به کوفه شد (نیز ← ابن‌کثیر، ۸/۱۵۲). متن نامه بدین مضمون است: «اما بعد، من از مدینه با دو تن راهنما به کوفه رهسپار شدم، آن دو از راه کناره گرفتند و راه را گم کردند و تشنگی بر ایشان سخت شد و چیزی نگذشت که جان سپردند، و ما رفتیم تا به آب رسیدیم و

۱. کسانی دیگر نظیر دینوری (الإمامة و السياسة، ۲/۱۱-۱۰) و شیخ مفید (۲/۷۵) و (اندلسی، ۵/۱۲۸) آن را در آثار خود نقل کرده‌اند.

چون به آب رسیدیم جز رمقی مختصر برای ما نمانده بود، و این آب در جایی از دره خبت است و نامش مضیق است، و من این راه را به واسطه این حوادث به فال بد گرفتم؛ پس اگر ممکن است مرا از رفتن بدین راه معذور و معاف بدار و دیگری را بفرست. والسلام». حسین (ع) در پاسخ او نوشت: «اما بعد، بیم دارم که چیزی جز ترس تو را وادار به استعفای خود از رفتن بدین راه نکرده باشد. پس به راهی که تو را فرستادم برو [و اندیشناک مباش]. والسلام». چون مسلم نامه امام را خواند گفت: اما من بر خود بیمناک نیستم [و ترسی از رفتن ندارم] و رهسپار کوفه شد». طبری (۳۵۴/۵) در ادامه شبیه ترس مسلم را وارد کرده و نوشته: «مسلم به کسی که نامه را خواند گفت: این چیزی نیست که از آن بر جان خویش بترسم». اما در مقتل دینوری (الأخبار الطوال، ۲۳۰) که شبیه در مورد آن زیاد به چشم می‌خورد، این عبارت ذکر نشده است. ضمن این که در الارشاد مطلب دیگری آمده است که گویا مسلم را فال‌اندیش نشان داده است. شیخ مفید (۲/۴۰-۴۱) نوشته: «[مسلم] رهسپار کوفه شد و آمد تا به آبی رسید که از قبیلۀ طی بود. آنجا فرود آمد. سپس از آنجا نیز گذشت و مردی را دید که مشغول تیراندازی به شکار بود. به او نگریست و دید آهویی را با تیر زد و به زمین انداخت. مسلم با خود گفت: ان شاء الله تعالی دشمن خود را می‌کشیم». گویا مسلم این اتفاق را به فال نیک گرفته که چنین سخنی بر زبان آورده است. ضمن این که باید گفت مگر کسی شاهد چنین حدیث نفسی بوده که این طور گزارش کرده است؟!

بدون شک هر کس زندگی مسلم را مورد مطالعه قرار دهد و با عرف عرب آن روزگار و به ویژه اوصاف بنی‌هاشم اندکی آشنا باشد، پی خواهد برد که این داستان ساخته دست دشمنان اهل بیت و برای مشوّه ساختن سیما و آوازه این سفیر بزرگ است. بلاذری (۲/۷۷) در مورد مسلم نوشته: «او شجاع‌ترین و سرسخت‌ترین مرد بنی‌عقیل بود. باقر شریف قرشی در ساختگی بودن این جریان نوشته: «۱- تنگۀ خبت که مسلم از آنجا برای امام نامه نوشت، طبق گفته یاقوت حموی (۲/۳۴۳) میان مکه و مدینه واقع است. در حالی که روایت تصریح دارد که مسلم دو راهنما را در یثرب اجیر کرد و به سوی عراق بیرون رفتند و راه را گم کردند و مردند. بنابر این طبیعی است که این حادثه میان مدینه و عراق روی داده باشد نه میان مکه و مدینه».

۲- چنانچه میان یثرب و عراق جایی که یاقوت حموی از آن نام نبرده است وجود داشته باشد، رفت و آمد از آنجا تا مکه بیش از ده روز طول می‌کشد. در حالی که مورخان زمان مسافرت مسلم از مکه تا کوفه را تعیین کرده و گفته‌اند: وی روز پانزدهم رمضان از مکه حرکت کرد و در روز پنجم شوال به کوفه رسید (مسعودی، ۳/۵۴)، که مجموع مدت مسافرت او بیست روز می‌شود و این بسیار کوتاه‌تر از مدتی است که مسافر از مکه به مدینه و سپس کوفه طی می‌کند. چنانچه مدت سفر فرستاده مسلم از این مکان و بازگشت او را در نظر نگیریم، مدت سفر او از مکه تا کوفه کمتر از ده روز می‌شود و پیمودن چنین مسافتی در این مدت عادتاً محال است.

۳- امام در این نامه مسلم را به ترس متهم کرده است و این موضوع با موثق شمردن مسلم و این که شخص معتمد و بزرگ اهل بیت اوست و فضیلتی بیش از دیگران دارد در تعارض است. چگونه ممکن است که امام با این اوصاف باز هم او را به ترس متهم کند؟

۲-۷. تسلیم شدن مسلم بدون هیچ درگیری

یکی از روایات طبری در مورد مسلم آن است که وی بدون هیچ درگیری خود را تسلیم دو نفری کرد که ابن زیاد به خانه آن زن فرستاده بود. طبری (۳۹۱/۵) به نقل از حصین بن عبدالرحمان نوشته: «... ابن زیاد به دو کس گفت: "بروید و مسلم را پیش من آورید." گوید: آن دو کس رفتند و وارد خانه شدند. مسلم به نزد زنی بود که برای وی آتش افروخته بود و او خون از خویش می شست. به او گفتند: "بیا، امیر تو را می خواهد." گفت: "برای من قراری نهید." گفتند: "اختیار این کار را نداریم." گوید: پس با آنها رفت تا پیش ابن زیاد رسید و گفت تا بازوهای وی را بستند. آنگاه به او گفت: "هی، هی! ای پسر زن هرزه." در روایت دیگر هست که گفت: "ای پسر فلان، آمده بودی قدرت مرا بگیری؟" آنگاه دستور داد گردنش را بزنند».

در نقد روایت نکاتی مورد توجه است:

اولاً سند این روایت به حصین بن عبدالرحمان می رسد. پیشتر در مورد روایات او سخن گفته شد. ثانیاً این روایت با روایات بی شماری که درباره جنگ مسلم با فرستادگان ابن زیاد نقل شده، در تعارضی آشکار است. طبری (۳۵۰/۵) در مورد مسلم و دستگیر شدنش سه روایت دیگر جز روایت حصین نقل کرده که یکی به عمار بن عقبه بن ابی معیط می رسد و دو روایت دیگر که شبیه به هم و مفصل هستند، از طریق ابومخنف به مجالد بن سعید و قدامه بن سعید بن زائده بن قدامه ثقفی. قسمتی از گزارش مفصل مجالد و قدامه بن سعید را نقل می کنیم: «پسر آن پیر زن، بلال بن اسید، که مادرش ابن عقیل را پناه داده بود، صبحگاهان نزد عبدالرحمان بن محمد بن اشعث رفت و به او خبر داد که ابن عقیل در خانه مادر اوست. گوید: عبدالرحمان نزد پدر خویش آمد پیش ابن زیاد بود و آهسته با وی سخن کرد. ابن زیاد به او گفت: "چه می گوید؟" گفت: "می گوید که ابن عقیل در یکی از خانه های ماست." ابن زیاد چوب را پهلوی وی نهاد و گفت: "برخیز و هم اکنون او را بیار." قدامه بن سعید ثقفی گوید: وقتی ابن اشعث برخاست که ابن عقیل را بیاورد ابن زیاد کس نزد نایب خود در مسجد یعنی عمرو بن حرث فرستاد و گفت: "شصت یا هفتاد کس با ابن اشعث بفرست که همگی از طایفه قیس باشند." گوید: نخواست از قوم اشعث بفرستد که دانسته بود هیچ قومی خوش ندارد کسی همانند ابن عقیل را از میان آنها به دست آورند. گوید: پس عمرو بن عبیدالله سلمی را با شصت یا هفتاد کس از قبیله قیس همراه وی فرستاد که سوی خانه ای رفتند که ابن عقیل آنجا بود. مسلم وقتی صدای سم اسبان و صدای مردان را شنید فهمید که سوی وی آمده اند. پس با شمشیر به سمت آنها رفت. مهاجمان به خانه ریختند، مسلم با شمشیر حمله کرد و ضربه زد تا از خانه بیرونشان

کرد. آنگاه باز آمدند و او باز حمله برد. ضربه ای میان وی و بکیربن حمران احمری رد و بدل شد. بکیر ضربه ای به دهان مسلم زد که لب بالای وی را قطع کرد و شمشیر در لب پایین نشست و دو دندان جلو را شکست. مسلم نیز ضربه ای سخت به سر وی زد و ضربه ای دیگر زیر شانه‌اش زد که نزدیک بود به شکمش فرو رود. چون چنان دیدند بالای اطاق رفتند و او را سنگباران کردند. دسته‌های نی را آتش می‌زدند و از بالای اطاق بر او می‌افکندند و چون چنین دید شمشیر به دست به کوچه آمد و با آن‌ها جنگید. محمدبن اشعث پیش آمد و گفت: "ای جوان، در امانی. خودت را به کشتن مده". محمدبن اشعث گفت: "به خدا دروغت نمی‌گویند و خدعه نمی‌کنند. این قوم پسرعموهای تو را نمی‌کشند". مسلم از سنگ‌ها زخمی شده بود و تاب جنگ نداشت. نفسش گرفت و پشت به دیوار خانه داد. محمدبن اشعث به وی نزدیک شد و گفت: "در امانی". گفت: "در امانم؟" گفت: "آری". آن جمع نیز گفتند: "در امانی". مگر عمرو بن عبیدالله سلمی که گفت: "به من مربوط نیست" و به کناری رفت. ابن عقیل گفت: "اگر امانم نداده بودید دست در دست شما نمی‌نهادم". گوید: آنگاه استری آوردند و او را بر آن نشانند و به دورش فراهم آمدند و شمشیرش را از گردنش برگرفتند. گویی در این وقت از جان خویش نومید شد و چشمانش پر از اشک شد و گفت: "این آغاز خیانت است". محمدبن اشعث گفت: "امیدوارم خطری نباشد". گفت: "فقط امید؟ پس امان شما چه شد، انا لله و انا الیه راجعون" و بگریست» (همان، ۵/ ۳۷۴).

در روایت حصین آمده که ابن زیاد تنها دو نفر را برای دستگیری مسلم فرستاد. همچنین بدون هیچ سختی و مشقتی وارد خانه‌ی آن زن شدند. مسلم خود پیشنهاد امان می‌دهد و آن‌ها اختیار چنین کاری را از عهده خود خارج می‌دانند. تمام این مؤلفه‌ها در روایت قدامه و مجالد به شکل دیگر بلکه به عکس نقل شده است. مهم‌تر آن که حصین یا راوی روایت حصین برای این که نشان دهد که روایتش صحیح است، عبارت «در روایت دیگر هست» را اضافه کرده است. سازنده این روایت درصدد است تا روایت ساختگی خود را محکم‌تر جلوه دهد و برای گمراه کردن مخاطب این عبارت را در گزارش خود گنجانده است.

ثالثاً روایت جنگاوری و دلاوری مسلم در دیگر منابع نیز گزارش شده که روایت حصین را نفی می‌کند (دینوری، الأخبار الطوال، ۲۴۰؛ بلاذری، ۸۱/۲؛ مسعودی، ۳۴۶/۲؛ مفید، ۵۷/۲؛ ابن اعثم کوفی، ۵/ ۵۳؛ رازی، ۵۲/۲؛ قتال نیشابوری، ۱۷۵/۱؛ طبرسی، ۲۲۸؛ ابن شهر آشوب، ۹۳/۴؛ ابن اثیر، ۳۲/۴؛ ابن کثیر، ۱۵۵/۸؛ مجلسی، ۳۵۲/۴۴).

۸-۲. تردید فرزند امام حسین (ع) برای پیشروی و ادامه نهضت

طبری (۴۰۷/۵-۴۰۸) ذیل حوادث سال ۶۰ هجری قمری نوشته: «ابومخنف به نقل از عبدالرحمن بن جندب^۱ از قول عقبه بن سمرعان گوید: وقتی آخر شب شد حسین به ما گفت آبیگری کنیم. آنگاه دستور حرکت داد و ما به راه افتادیم. گوید: وقتی از قصر بنی مقاتل حرکت کردیم و اندکی رفتیم، حسین چرتی زد و آنگاه به خود آمد و می‌گفت: "أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ" و این را دو یا سه بار گفت. گوید: پسرش علی سوار بر اسب خویش آمد و گفت: "أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. پدر جان، فدایت شوم، حمد و انا لله برای چه می‌گویی؟" گفت: "پسرکم، چرتم گرفت و سواری بر اسب دیدم که گفت: قوم روان‌اند و مرگ‌ها نیز روان است و دانستم که از مرگ ما خبرمان می‌دهند." گفت: "پدر جان، خدا بد برایت نیاورد، مگر ما بر حق نیستیم؟" گفت: "قسم به مرجع بندگان، چرا." گفت: "پدر جان، چه اهمیت دارد، بر حق جان می‌دهیم." گفت: "خداوند نیکوترین پاداشی که به خاطر پدری به فرزندی داده به تو دهد»

این روایت که در دیگر منابع (ابن‌اعثم کوفی، ۷۰-۷۱؛ مفید، ۸۲/۲؛ اصفهانی، ۱۱۲؛ فتال-نیشابوری، ۱۸۰/۱؛ طبرسی، ۲۳۳؛ خوارزمی، ۲۳۴/۱؛ ابن‌اثیر، ۵۱/۴؛ ابن‌نما، ۴۴؛ مجلسی، ۴۴/۳۷۹؛ بحرانی، ۲۳۰/۱۷) نیز وجود دارد نشان می‌دهد که فرزند امام حسین (ع)، چه علی اکبر (ع) و چه امام سجاد (ع) (در مناقب ابن شهر آشوب (۹۵/۴) به این مطلب اشاره شده که مراد از علی، علی اکبر (ع) است) در حالی که نزدیک به وعده‌گاه خویش یعنی کربلا هستند، هنوز مقصود از قیام امام خویش را نمی‌دانند و هم‌رکابی با پدر خویش برایشان در هاله‌ای از ابهام است. به عبارت دیگر، هر چه پیش‌تر می‌روند و خبر شهادت یاران خویش به گوششان می‌رسد، بر تردیدشان افزوده خواهد شد. اضافه بر این، فرزند امام گفته: «پدر جان، خدا بد برایت نیاورد» و این عبارتی است که از ایمانی ضعیف و سست حکایت دارد. در منطق وحی بد بودن یا بد شدن امور ناشی از عملکرد افراد است: مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ (نساء: ۷۹) و آیا عملکرد بد امام سبب شده است که به سوی مرگ روان شود؟! این گفتار از شخصیتی چون علی اکبر (ع) و به ویژه امام سجاد (ع) که قرار است زمام امامت پس از امام حسین (ع) را بر عهده گیرد، بسیار بعید به نظر می‌رسد. گرچه می‌توان برای عبارت «مگر ما بر حق نیستیم؟» چنین توجیه آورد که سوال علی بن حسین (ع) استفهام انکاری یا استفهام تقریری است. اما به هر حال عبارت «خدا بد برایت نیاورد» همچنان محل اشکال است. ذکر این نکته بجاست که در برخی از منابع اهل سنت (ابن‌سعد، خامسة ۱/۴۶۴؛ بلاذری، ۱۷۵/۳؛ ابن‌کثیر، ۱۷۴/۸؛ ذهبی، تاریخ الإسلام، ۱۳/۵)

^۱ روایت از نظر سند متقن است، گرچه در کتب رجال شیعه نامی از عبدالرحمان بن جندب برده نشده است، اما روایاتی که در مورد جنگ صفین، خطبه‌های حضرت علی (ع)، حضرت زهرا (س) و امام حسن (ع)، جریان غارات و روایاتی در باب توحید و قضا و قدر و نیز احادیثی از کمیل بن زیاد و... نشان از شأن والایی او در حدیث و محبت وی به خاندان پیامبر (ص) دارد (برای مطالعه نشانی روایات او در کتب حدیثی ← نمازی‌شاه‌رودی، ۳۹۰-۳۹۱).

اشاره‌ای به گفتار علی بن حسین (ع) نشده و صرفاً خواب امام بازگو شده است اما متأسفانه در منابع شیعی دقیقاً عین عبارات طبری نقل شده است.

نتیجه گیری

۱. یکی از مهم‌ترین گزارش‌های بر جای مانده از واقعه عاشورا مقتل طبری است که در تاریخ وی درج شده است. روایت ابومخنف عمده روایاتی است که طبری در مقتل الحسین (ع) خود گرد آورده است. روایت ابومخنف را نمی‌توان چشم‌بسته پذیرفت، چون برخی از روایات آن علاوه بر مشکل سندی دچار اشکالات مهم متنی است.

۲. علی‌رغم این‌که طبری مطالب خود را به سود اموی‌ها جمع کرده است، اما این مؤلفه در مقتل وی به روایت ابومخنف کمتر دیده می‌شود. نزدیکی ابومخنف به عاشورا و نیز گزینش وی در اساتیدی که حادثه عاشورا را برای وی نقل کرده‌اند، سبب شده است تا روایت او همواره روایتی پذیرفتنی در میان عالمان شیعی و سنی باشد. با این حال روایت او نیز از چالش‌های حدیثی - تاریخی مصون نمانده است؛ به حدی که مرتبت و شأن امام معصوم در مواردی تنزل نموده یا قیام را تحت تأثیر خواسته‌های اموی قرار داده که توجه بیشتری می‌طلبد. چه بسا برخی جااعلان، روایاتی را به نام ابومخنف ساخته باشند.

۳. با کنار هم قرار دادن روایات مختلف و گاه متناقض و متعارض، می‌توان ارتباط ظرفی میان روایات طبری و دیگر مورخان و محدثان شیعی جست. روایات طبری با رویکرد اهل سنت نگاشته شده و به این نکته توجه ندارد که امام و خاندانش اهل بیت رسول الله (ص) هستند. از این رو شخصیتی مانند امام-حسین (ع) می‌تواند دچار خطا گردد یا تصمیمی عجولانه اتخاذ کند.

۴. در این پژوهش به این روایات تحریفی که مربوط به بازه زمانی حضور امام حسین (ع) در کربلاست، اشاره شد و موارد زیر مورد بررسی قرار گرفت: طلب آموزش امام حسین (ع) برای معاویه، خروج شبانه و مخفیانه امام از مدینه، مدارای ولید با فریفتن امام ولید را، تمجید و طلب آموزش امام حسین (ع) برای خلفای پیشین، تصمیم امام به ادامه حرکت خود تنها به دلیل دلسوزی و همراهی با برادران مسلم، درخواست معافیت مسلم از سفارت و فال‌اندیشی وی، تسلیم شدن مسلم بدون هیچ درگیری، تردید فرزند امام حسین (ع) برای پیشروی و ادامه نهضت.

منابع

قرآن کریم.

- ابن أبی الحدید، شرح نهج البلاغة، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، دارحیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۸ ق.
- ابن اثیر، عزالدین، الكامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ۱۳۸۵ ق.
- ابن اعثم کوفی، احمد بن علی، الفتوح، تحقیق: علی شیری، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۱۱ ق.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، تاریخ ابن خلدون، تحقیق: خلیل شحادة، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ ق.
- ابن خلکان، احمد بن محمد، وفيات الأعیان و أنباء أبناء الزمان، تحقیق: احسان عباس، لبنان، دارالثقافة، بی تا.
- ابن سعد، محمد، ترجمة الإمام الحسین (ع) من طبقات ابن سعد، تحقیق: عبدالعزیز الطباطبائی، الهدف، بی تا.
- _____، الطبقات الکبری، تحقیق: محمد بن صامل سلمی، الطائف، مكتبة الصديق، ۱۴۱۴ ق.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب (ع)، قم، علامه، ۱۳۷۹ ق.
- ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلى الطفوف، ترجمه احمد فهري زنجانى، تهران، جهان، ۱۳۴۸.
- ابن عبدربه، احمد بن محمد، العقد الفريد، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۴ ق.
- ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن، ترجمة الإمام الحسین (ع)، تحقیق: محمدباقر محمودی، قم، مجمع إحياء - الثقافة الإسلامية، ۱۴۱۴ ق.
- ابن کثیر، أبو الفداء إسماعیل، البداية و النهاية، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۲۲ ق.
- ابن ندیم، الفهرست، تحقیق: رضا تجدد، [بی تا، بی جا، بی نا].
- ابن نما حلی، جعفر بن محمد، مشیر الأحرار، تحقیق: مدرسة الإمام المهدي (عج)، قم، مدرسة الإمام المهدي (عج)، ۱۴۰۶ ق.
- ابومخنف کوفی، وقعة الطفّ، تحقیق: محمد هادی یوسفی غروی، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ ق.
- اربلی، علی بن عیسی، كشف الغمة فی معرفة الأئمة، تحقیق: هاشم رسولی محلاتی، تبریز، بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ق.
- اصفهانى، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، تحقیق: احمد صقر، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
- امین، محسن، أعيان الشيعة، تحقیق: حسن امین، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۰۳ ق.
- بحرالعلوم، محمد مهدی، الفوائد الرجالية، تحقیق: محمدصادق بحرالعلوم و حسین بحرالعلوم، قم، مكتبة الصادق، ۱۳۶۳.
- بحرانى اصفهانى، عبدالله، عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال، قم، مؤسسة الامام المهدي، ۱۴۱۳ ق.
- بلاذری، احمد بن یحیی، أنساب الأشراف، تحقیق: محمدباقر محمودی، بیروت، دارالتعارف، ۱۳۹۷ ق.
- خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین (ع)، تحقیق: محمد سماوی، قم، انوار الهدی، بی تا.
- دینوری، ابوحنیفه، الأخبار الطوال، تحقیق: عبدالمنعم عامر، مراجعه جمال الدین شیال، قم، منشورات الرضى،

۱۳۶۸.

دینوری، ابن قتیبه، *الإمامة والسياسة*، تحقیق: علی شیری، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۱۰ ق.
 ذهبی، محمدبن احمد، *تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام*، تحقیق: عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۰ ق.

_____، *سیرأعلام النبلاء*، تحقیق: شعیب الأرنؤوط، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳ ق.
 _____، *میزان الاعتدال فی نقد الرجال*، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت، دارالمعرفة، ۱۳۸۲ ق.

رازی، ابوعلی مسکویه، *تجارب الأمم*، تحقیق: ابوالقاسم امامی، تهران، سروش، ۱۳۷۹.
 رحمان ستایش، محمدکاظم و محسن رفعت، «روایات عاشورایی الفتوح ابن أعثم کوفی در میزان نقد و بررسی»،
 دوفصلنامه حدیث پژوهی، شماره ۳، بهار و تابستان ۱۳۸۹.

رفعت، محسن و محمدکاظم رحمان ستایش، «روایات عاشورایی أنساب الأشراف در میزان نقد و بررسی»،
 دوفصلنامه حدیث پژوهی، شماره ۱۷، بهار و تابستان ۱۳۹۶.
 فتال نیشابوری، محمدبن احمد، *روضه الواعظین و بصیرة المتعظین*، قم، رضی، ۱۳۷۵.

زرکلی، خیرالدین، *الأعلام*، بیروت، دار العلم، ۱۹۸۰ م.
 سبط ابن جوزی، *تذکرة الخواص*، قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۸ ق.
 سماوی، محمد نعمة، *موسوعة الثورة الحسينية*، بیروت، دارالمرتضى، ۱۴۲۲ ق.

شای، علی و نجم الدین طیبی، *با کاروان حسینی از مدینه تا مدینه*، ترجمه عبدالحسین بینش، قم، زمزم هدایت،
 ۱۳۸۶.

شریف رضی، محمدبن حسین، *نهج البلاغة*، تحقیق: صبحی صالح، قم، مؤسسه دارالهجرة، ۱۴۰۷ ق.
 شریف قرشی، باقر، *حياة الامام الحسين (ع)*، قم، مدرسه علمیه ایروانی، ۱۳۹۴ ق.
 صحتی سردودی، محمد، *عاشوراپژوهی با رویکردی به تحریف شناسی تاریخ امام حسین (ع)*، قم، خادم -
 الرضا، ۱۳۸۵.

ضیایی، عبدالحمید، *جامعه شناسی تحریفات عاشورا*، تهران، ققنوس، ۱۳۸۴.
 طبرسی، فضل بن حسن، *إعلام الوری بأعلام الهدی*، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۰ ق.
 طبری، محمدبن جریر، *تاریخ الطبری*، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث، ۱۳۸۷ ق.

طهرانی، آقابزرگ، *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۰۳ ق.
 طوسی، محمدبن حسن، *تهذیب الأحكام*، تحقیق: حسن موسوی، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
 عسقلانی، ابن حجر، *تقریب التهذیب*، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
 _____، *الاصابة*، تحقیق: عادل أحمد عبدالموجود و علی محمد معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه،

۱۴۱۵ ق.

قمی، عباس، *الکنى والألقاب*، تقديم: محمدهادی امینی، تهران، مکتبه الصدر، بی تا.
کتبی، محمدبن شاکر، *فوات الوفيات و الذیل علیها*، تحقیق: علی محمدبن یعوض الله، عادل أحمد عبدالموجود، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۲۰۰۰ م.

کلینی، محمدبن یعقوب، *الکافی*، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۸۸ ق.

کورانی عاملی، علی، *جواهرالتاریخ*، قم، دار الهدی، ۱۴۲۵ ق.

مجلسی، محمدباقر، *بحار الأنوار*، بیروت، دارإحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.

مسعودی، أبو الحسن علی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقیق: اسعد داغر، قم، دارالهجرة، ۱۴۰۹ ق.

معارف، مجید، رضا قربانی زرین، «مشایخ اجازه در اسناد کافی»، علوم حدیث، سال چهاردهم، شماره ۵۱، ویژه - کنگره بین المللی بزرگداشت ثقة الإسلام کلینی، بهار ۱۳۸۸.

مفید، محمدبن نعمان، *الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، تحقیق: مؤسسة آل البيت (ع)، قم، کنگره شیخ - مفید، ۱۴۱۳ ق.

مقرم، عبدالرزاق، *الشهید مسلم بن عقیل*، اصفهان، موسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البيت، بی تا.

نمازی شاهرودی، علی، *مستدرکات علم رجال الحدیث*، بی جا، بی نا، ۱۴۱۲ ق.

وحید بهبهانی، محمدباقر، *الفوائد الرجالية*، بی جا، بی نا، (بی تا).

یاقوت حموی، شهاب الدین، *معجم البلدان*، بیروت، دارصادر، ۱۹۹۵ م.

یعقوبی، احمدبن أبی یعقوب، *تاریخ الیعقوبی*، بیروت، دارصادر، بی تا.